

مقاله

کامران پارسی نژاد

رمان استعمار نو، نقش مایه اصلی ادبیات استعمار نو



با مشخص شدن روینا و نظام درونی ادبیات استعمار نو و تمامی انواع ادبی وابسته به آن چون داستان، شعر و مقاله استعماری، تحلیلگران عرصه ادبیات، علاقه شدیدی به شرح گونه‌ها، مضامین و بن‌مایه‌ها، مناسبات حاکم بر آنها، تأملات پنهانی پدیدآورندگان این آثار و پیشینه آنها نشان دادند، و رفته‌رفته نقد ادبیات استعمار نو را بنیان نهادند. در سنجش اولیه انواع ادبی یادشده، مشخص گردید که گونه داستان، بیش از سایر گونه‌ها، توانایی انعکاس و شرح و بسط مضامین استعماری را دارد. دامگسترهای کم‌نظیر، تنوع در شیوه‌های روایت، شرح نمونه‌ها و مستوده‌های بی‌کران، تقابل و همگرایی رویدادهای مختلف، امکان ایجاد فضای مناسب برای طرح پسرزمین‌های اجتماعی، فرهنگی، سیاسی... باعث گردیده تا داستان، بیش از سایر گونه‌های ادبی مورد توجه استعمارگران قرار گیرد.

تلاش در بازساخت ادبیات استعماری در گذشته و حال، باعث شد تا تحلیلگران، تصویر روشنی از محدوده و حوزه ادبیات استعماری ارائه دهند طبق نظر منتقدین ادبیات استعمار نو، کلیه آثاری که به توصیف کشورهای استعمارگر و تحت سیطره بپردازد و مسائل مختلف این کشورها را، چه در تقابل یا یکدیگر و چه به صورت مجزا، مورد بررسی قرار دهد، می‌تواند در گونه ادبیات استعمار نو قرار گیرد؛ اعم از اینکه خالقان این آثار، آگاهانه و یا طرح و برنامه قبلی به خلق این گونه آثار پرداخته، یا ناخواسته و بدون نیت قبلی، همسو با اهداف استعماری طرح مسئله کرده باشند. از این رو، نمی‌توان تمامی نویسندگان ادبیات استعمار نو را متهم به خیانت کرد، و چنین تصور کرد که آنها عمداً در راستای پیشبرد اهداف استعماری گام نهاده‌اند. هرچند، استعمارگران یا به صورت علنی و یا در خفا، به حمایت از این گونه آثار پرداخته، و تمامی آثاری را که به مقولاتی از این دست روی آورده‌اند مورد حمایت قرار می‌دهند.

البته شکی نیست که استعمارگران پس از کنار گذاشتن سیاستهای گذشته خود و روی آوردن به استعمار نو، متوجه شدند از طریق ابزار قدرتمندی چون داستان، می‌توانند راحت‌تر به اهداف کوتاه و درازمدت خود دست یابند. از این رو، کلیه آثاری که می‌توانست خصایص جغرافیایی، فرهنگ، باورها و پیشینه مردم کشورهای استعمار شده را مشخص سازد، مورد توجه استعمارگران قرار گرفت. در عین حال که استعمارگران تلاش زیادی در معرفی فرهنگ عمدتاً بی‌هویت خود و تزویج آن در سطح جهانی می‌کردند.

آنها به‌طور آشکار، از نویسندگان منتخبی برخاسته از کشور مورد نظر، که همگی آنها در کشورهای غربی تحصیل کرده بودند، خواستند تا به خلق آثار مورد نظر آنان بپردازند، تا اهداف استعمارگران در منطقه تأمین، و ایجاد پیچیده و پنهان هویت و بافت اجتماعی، فرهنگی و سیاسی کشورهای مورد نظر مشخص گردد. آنها همچنین از نویسندگان خود خواستند تا تمدن، تکنولوژی و پیشرفت کشورهای جهان اول را در داستانهای خود درشتمایی کنند، تا بدین ترتیب، با اغفال مردم جهان سوم، زمینه مناسبی برای تخریب هویت قوام‌یافته این ملل و ستن و باورهای ارزشمند مردمان آن، فراهم گردد. در این ارتباط، نویسندگانی که به‌طور آشکار در راستای اهداف استعمارگران گام برداشتند، به‌سرعت به شهرت جهانی رسیدند و ثروتمند شدند.

از سویی دیگر، استعمارگران به تفرص پیرامون مجموعه آثار کلاسیک استعماری چون «رایسنون کروژنه» پرداختند، و بر آن شدند تا این گونه آثار را احیا، و به کسرات چاپ کنند!... در میان این گونه آثار،

داستانهایی که تصویرگر حضور نمایندگان کشورهای استعمارگر در جوامع مختلف استعمار شده بودند، بیش از سایر آثار حمایت شدند.

در این قبیل آثار، نمایندگان استعماری، بسیار دلسوز، باهوش، صاحب ایده نو، و پرتلاش... معرفی می‌شدند برعکس مردم کشورهای تحت سیطره (همچون شخصیت «جمعه» در داستان «رایسنون کروژنه») افرادی نادان، کم‌هوش، و محتاج آقا بالاسر، خلق شدند در این داستان، رایسنون به یک جزیره دورافتاده وارد می‌شود؛ در آن سرزمین دخل و تصرف می‌کند، و تمدن و فرهنگ غربی را به جمعه، که نماد مردم تحت سیطره معرفی می‌شود، می‌آموزد؛ و او را به حیوانی دست‌آموز مبدل می‌سازد.

در غالب سفرهای ترتیب داده‌شده در داستانهای ادبیات استعمار کهنه و نو، غریبان به اشاعه دین، باورها و فرهنگ ویژه خود پرداختند.

ادبیات استعمار نو، در بنو پیدایش، در صدد بود اختلافات میان کشورهای ظاهراً استقلال‌یافته با امپراطوری انگلیس و فرانسه را درشتنمایی کند. مقایسه صورت‌گرفته در داستانهای استعمار نو، همگی به منظور تحقیر کشورهای تحت سلطه، و بزرگنمایی ضعفهای آنان بود.

پس از آن، نویسنده به القای فرهنگ غربی و در مقابل، تمسخر فرهنگ و تمدن کهن ملل شرق، آفریقایی و آمریکایی لاتین می‌پرداخت.

این افراد، برای شناسایی بهتر مردم تحت سلطه، از مطالعه و تحقیق پیرامون «ادبیات مقاومت» آنان نیز روی تگرداندند؛ ادبیاتی که به توصیف مبارزات مردم علیه استکبار می‌پرداخت، و خود، نوعی ادبیات ضد امپریالیستی و استعماری به حساب می‌آمد. آنها برای از میان بردن تأثیرگذاری این جریان، ادبیات مقاومت را هم در فهرست ادبیات استعمار نو قرار دادند.

باید توجه داشت؛ ادبیات استعمار نو، از دیرباز توسط نویسندگان مختلف تولید شده است. اما بدین سان که امروزه مطرح است در گذشته معرفی و مطرح نگشته بود. در واقع تا پیش از سال ۱۹۷۰، جریان ادبیات استعمار نو، به‌طور آشکارا مطرح نشده بود؛ هرچند بسیاری از نویسندگان مشغول تولید آثاری در مورد کشورهای جهان اول و سوم بودند. بعدها با تحول عظیم در سیاستهای بین‌الملل و مطرح شدن استعمار نو، شرایط مناسب برای پیدایش چنین اصطلاحی، فراهم شد.

برخی از صاحب‌نظران بر این باورند که پیدایش اصطلاح «ادبیات استعمار نو»، برای اولین بار در یک آکادمی پژوهشی در غرب مطرح گشت. وظیفه اصلی این آکادمی، پژوهش پیرامون کشورهای قدرتمند و جهان سوم بود. ادوارد سعید در همین آکادمی مشغول به کار بود و کتاب «سیاست شرق» در همان‌جا تدوین گشت.

برخی صاحب‌نظران ادبیات معتقدند ایده اصلی «ادبیات استعمار نو»، برای اولین بار در این کتاب مطرح گشت؛ و برخی دیگر بر این باورند که چنین ایده‌ای در اذهان عمومی وجود داشته؛ فقط کسی به فکر بیان آن نبوده است.

این افراد این گونه اظهار می‌کنند که چنین ایده‌ای، توسط ادوارد سعید مطرح نشده، بلکه در قرون مختلف در ذهن و فکر مردم بوده و به آن می‌اندیشیده‌اند.

در هر حال، چه این ایده ابتدا توسط ادوارد سعید مطرح شده باشد و چه همواره در ذهن مردم می‌زیسته است، در سال ۱۹۷۹، هلن تیفن (Helen Tiffin)، گارت گریفیت (Gareth Griffiths) و بیل آشکروفت

(Bill Ashcroft) یا خلق کتابی تحت عنوان «تئوری و آزمایش در ادبیات استعمار نو»، این اصطلاح خاص را تثبیت و جهانی کردند. در پی آن، اصطلاحات سیاسی‌ای چون «کشورهای جهان سوم»، «کشورهای جهان اول» و... خلق شدند. از آن پس، تحلیلگران به صورت جدی بر آن شدند تا محدوده ادبیات استعمار نو را مشخص، و تعاریف مختلفی را در این راستا ارائه دهند.

برای این افراد محرز بود که میان کشورهای اروپایی استعمارگر و کشورهای تحت سلطه، ارتباط تنگاتنگ و نزدیکی وجود دارد.

پژوهشگران سعی کردند از جوانب مختلف، این مسئله را مورد ارزیابی قرار دهند. آنها می‌دانستند امپراطوری اروپا، هنگام بروز جنگ اول جهانی، حدود ۸۵٪ کشورهای دیگر را تحت سیطره خود داشته‌اند. پیدایش استعمار نو و تحول عظیمی که در کشورهای جهان سوم روی داد، از جمله اعطای استقلال به چنین کشورهایی، مورد توجه این افراد بود.

آنها دریافتند کشورهای استعمارگر، نسبت به برخی کشورها، به دلیل منابع طبیعی ارزشمند و موقعیت جغرافیایی ویژه، حساس‌ترند، و نحوه کنترل و نظارت آنها بر آن کشورها، با سایرین متفاوت است.

پس از پایان جنگ جهانی دوم، ادبیات به عنوان ابزاری توانمند برای شناسایی اقوام مختلف، به خدمت استعمار نو درآمد. لازم به ذکر است: در حال حاضر، جای ادبیات و داستان، علی‌رغم حضور فعال خود در این عرصه، با ابزاری چون ماهواره و اینترنت عوض شده است. چرا که غالب مردم جهان، مجذوب این پدیده‌های جدید شده و به سمت آنها گرایش پیدا کرده‌اند.

با تمامی این تقاضی‌ها، استعمارگران، برای پیشبرد اهداف خود در مناطق حساس چون هند، زیمبابوه، آمریکای لاتین، استرالیا و کانادا، سعی در جذب بیشتر نویسندگان از این مناطق کردند. فهرست اسامی کشورهایی که می‌بایست ادبیات استعمار نو در آن رشد می‌کرد، طولانی است. آنها دو گروه کشورهای را که مثل استرالیا و کانادا مهاجر پذیرفتند و کشورهایی مثل جامائیکا، هند، سنگال و سری‌لانکا را که با ورود مهاجر زیاد مواجه شدند در نظر گرفتند و براساس موقعیت خاص آنها، آثار ادبی هدفمند خود را تولید کردند.

ایالات متحده آمریکا، در ابتدا خود در گروه کشورهای تحت استعمار قرار داشت. اما خیلی زود توانست از زیر سلطه استعمارگران خارج شود، و خود به یک قطب بزرگ استعماری مبدل گردد.

برای پژوهشگران ادبیات استعمار نو، تحقیق پیرامون نحوه شکل‌گیری مستعمرها و چگونگی به قدرت رسیدن استعمارگران نیز مهم است، و از جوانب مختلف مسئله را بررسی می‌کنند. اصولاً افرادی که در دوره حیات استعمار کهنه زندگی می‌کردند، معنای واقعی استعمار را بهتر از دوره حاضر درک کردند. در دوران حاضر، علی‌رغم تأکید بی‌چون و چرا مبنی بر حضور استعمارگران در یک منطقه، مردم کمتر احساس می‌کنند که مستقیماً تحت سیطره درآمده‌اند. برگزاری جشنهای استقلال، در نظر برخی منتقدین، چونان مستمسکی برای توجیه هجوم پنهان استعمارگران است.

برای توجیه عملکرد استعمار در آن شرایط، یقیناً داستان به عنوان مهم‌ترین ابزار در نظر گرفته شد. در این راستا، نویسندگان رمان نیز وارد میدان شدند و برای تولید آثار داستانی بر پایه اهداف استعمارگران، به پژوهش‌های محققین ادبیات استعمار نو رجوع کردند و یا خود به پژوهش

اختصاصی پیرامون مسئله پرداختند. آنها برای خلق آثار ادبی بعدی خود، به مطالعه پیرامون فرهنگ، تاریخ، اندیشه، بافت اجتماعی، آثار ادبی و مقولاتی از این قبیل روی آوردند و منتظر ماندند تا افراد ادیب مدهوش تمدن و فرهنگ غرب را بیابند و مورد حمایت قرار دهند. در پی آن، غالب نویسندگان استعماری به افراد بومی مبدل گشتند که شناخت کافی درباره جغرافیای منطقه و فرهنگ قوم خود داشتند. این افراد همگی در کشورهای غربی تحصیل کرده و کاملاً تحت تأثیر غربیان هستند و به‌صراحت و آشکارا در فهرست نویسندگان استعماری قرار دارند و از آنها فرمان می‌گیرند. از آن جمله می‌توان به افراد ذیل اشاره کرد:

مایکل کلیف (متولد جامائیکا، تحصیلات در آمریکا)
(Michelle Cliff)

سلمان رشدی (متولد هند، تحصیلات در انگلیس)
(Salman Rushdie)

تسی‌تسی دانگام‌گا (متولد زیمبابوه، تحصیلات در انگلستان)
(Dangarmbga Tsi Tsi)

رومش گاناسخارا (متولد سری‌لانکا، تحصیلات در انگلستان)
(Romesh Gunasekhara)

ناگوگی واتینگو (متولد کنیا، تحصیلات در انگلستان)
(Ngugi wa Thiongo)

روی آروندهاتی (متولد کنیا، تحصیلات در انگلستان)
(Roy Arundhati)

درحقیقت این شش نویسنده، کاملاً جیره‌خوار استعمارگران هستند، و از حمایت علنی آنها برخوردارند، و نام آنها در فهرست نویسندگان مورد حمایت استعمارگران قرار دارد.

در پی آن، غربیان بر آن شدند تا با استفاده از مکاتب و جریانهای ادبی چون پست‌مدرنیسم، رئالیسم جادویی، مینی‌مالیسم، ساختارگرایی... برای کشور خود هویت جدیدی تولید کنند؛ چراکه می‌دانستند از فرهنگ و تمدن غنی و پرباری برخوردار نیستند و به راحتی نمی‌توانند اندوخته‌ها و تجارب ملل کهن را در چشمان مردم معاصر آنها خوار و خفیف کنند.

نویسندگان ادبیات استعماری، با استفاده از چنین حربه‌ای و با برهم‌زدن ساختار و قالب داستانها، توانستند مضامین دستکاری‌شده خود را به مردم بقبولانند. نادیده گرفتن عناصری چون زمان، مکان، و قرار دادن خواننده در فضاهای گنگ و نامفهوم، این امکان را به داستان‌نویسان استعماری داد تا برای خود هویت‌سازی کنند و تجارب ملل شرق و آفریقای و آمریکای جنوبی را با کمی تغییر و تلفیق، این بار در قالب فرهنگ غربی، به خورد ملل تحت استعمار بدهند. طرح راهکارهایی چون آشنایی‌زدایی و بهره‌وری از دانش زبان‌شناسی، کمک بسزایی در دست یازیدن به هدف شوم غربیان کرد.

جدا از مسائل مطروحه، نویسندگان استعمار نو، توجه زیادی به طرح برخی مضامین در داستانها کردند. این مضامین غالباً حساب‌شده و زیرکانه، در بستر حوادث داستانی گنجانده می‌شد. تحلیلگران ادبیات، برخی از مضامین تکراری مطرح‌شده را، به شرح زیر معرفی کردند:

۱. نشان دادن توانمندی و قدرت کشورهای استعمارگر؛ به گونه‌ای که گویا تمام رویدادهای سیاسی و اجتماعی توسط آنها شکل گرفته، و مردم تحت سیطره، هیچ‌گونه اعمال نفوذی در کار خود ندارند. آنها همواره حضور خود را در پشت سر هر رویداد و حادثه تاریخی، اجتماعی، سیاسی نشان می‌دادند، تا بدین ترتیب سایه ناامیدی و ترس را بر کشورهای یادشده بگسترانند و عملاً جلو تلاش و تفکر مردم را بگیرند.



آن چنان برای استعمارگران حائز اهمیت است، که هر سال برای آن جشن تولد می‌گیرند، تا بدین ترتیب، اجازه ندهند از ذهن مردم پاک شود.

سلمان رشدی در مقاله‌ای به نام «خدایی که ما به او اعتقاد داریم»، به صراحت اعلام داشته که «در سن پانزده‌سالگی از دین اسلام رویگردان شدم و ایمان خود را به‌طور کامل از دست دادم.»

عجه جهانی‌سازی، گفتگوی تمدنها و ایجاد دهکده جهانی، از دیگر مضامینی است که استعمارگران، آشکارا به تبلیغ آن پرداخته‌اند. در غالب داستانهای استعماری مدرن، چنین مضامینی مطرح است. حتی بسیاری سازمانهای وابسته چون سازمان ملل متحد، با عقد قرارداد با برخی نویسندگان استعماری چون کاترین کلمان، یوستین، گوردور و... از آنها خواستند به طرح جهانی‌سازی روی آورند، و این مضمون را بستر داستانهای خود قرار دهند.

نویسندگان استعمار نو، با تمامی حیلها و ترفندهایی که می‌شناسند، ماجرای تلفیق ادیان، فرهنگها و زبانهای ملل مختلف را مطرح می‌کنند، تا بدین ترتیب مردم را اغفال کنند. زیرا مردم ساده‌اندیش، در مواجه شدن با چنین طرحهای وسوسه‌انگیزی، گمان می‌کنند که با تلفیق ادیان و... می‌توانند یک شبه ره صدساله طی کنند و به کشورهای جهان اول نزدیک شوند. در صورتی که چنین اتفاقی روی نخواهد داد.

ترفندهای از این دست، تنها برای فروپاشی تمدن، فرهنگ و سنن مردم جهان است. در ایران نیز عده‌ای ناآگاه در مسیر چنین جریانهای گام برمی‌دارند. برگزاری همایشهایی چون جهانی‌شدن حکایت از همین مسئله دارد. این افراد نمی‌دانند که هنگام پایان یافتن جنگ جهانی دوم، بسیاری کشورها به وسیله طرحها و سیاستهایی چون کاپیتالیسم، جهانی‌سازی، و جایگزینی فرهنگ و ادیان، دوباره به دام استعمار افتادند؛ استعماری که در دوره کنونی تلفیقی از امپریالیسم آمریکا و اروپا است. برنامه‌ها و طرحهای استعماری، آن چنان ظریف و حساب‌شده طراحی شده‌اند که صاحب‌نظران را همواره دچار شک و دودلی می‌کند. اگر پیش از این، استعمار با نقاب جشنهای استقلال ظاهر می‌شد، امروزه نقاب جهانی‌سازی و گفتگوی تمدنها را بر چهره زده است.

۲. ایجاد تفرقه و فضای ناامن؛ به گونه‌ای که هیچ‌کس به دیگری اعتماد نداشته، هرکس به فکر منافع خود باشد.

۳. طرح و ارائه نمادهای ضعیف و منفی برای کشورهای جهان سوم و القای نمادهای قوی و مثبت برای غربیان. همچون طرح نماد زن برای شرقیها و نماد مرد برای غربیان. آنها براساس طرح اولیه مانی مینی بر جهان دوقطبی (جهان از دو قطب متضاد تشکیل شده است) دو نماد ضد هم را تولید و در بطن داستانهای خود قرار دادند. نمادهای نظم‌گرایی، عقلگرایی، حقانیت، پاکی، صداقت، شجاعت و... برای غربیان و نمادهای بی‌نظمی، غیر عقلانیت، شیطان‌صفتی، ترسوئی، ناپاکی و... برای شرقیان در نظر گرفته شد.

۴. تصویرگری توانمندی تکنولوژی و صنعت غرب و قیاس با کشورهای شرقی.

۵. مهاجم و خبیث نشان دادن چهره کشورهای جهان سوم، به منظور ایجاد شرایط مناسب برای بدین کردن اذهان عمومی مردم غرب نسبت به آنان، به قصد به‌دست آوردن فرصت مناسب جهت تهاجم و دفع ظاهری دشمن. در گذشته، چینیه‌ها در طرح داستانها و فیلمهای غربی به عنوان عناصر فسادبرانگیز، عاملان ترویج مواد مخدر، و جانی معرفی می‌شدند. پس از گرایش چین به بلوک شرق و پذیرش کمونیسم و راه‌اندازی جنگ سرد، محله چینیه‌ها در غرب، همواره ناامن، و ترسناک و محل توطئه به تصویر درآمد. در پی آن، ویتنامیه‌ها مورد تهاجم قرار گرفتند؛ و پس از آنها، مسلمانان در داستانهای استعماری وارد شدند و برچسب تروریست به آنها زده شد. در حال حاضر، بیشترین تهاجم کشورهای غربی، متوجه مسلمانان است. آنها برای توجیه طرح توطئه‌آمیز مسلمان‌کشی در سراسر جهان، در داستانهای خود، چهره ناشایستی از مسلمانان ارائه می‌دهند.

بر این اساس، ادبیات ضد اسلامی (Anti-Islamic literature) پا به عرصه وجود نهاد. کتاب «آیات شیطانی» سلمان رشدی، دقیقاً به منظور ضربه زدن به جایگاه اسلام در میان مردم، و ایجاد شک و دودلی در دل مردم نسبت به باورهای اسلامی، خلق شده است. کتاب یادشده،

در راستای ترویج اهداف یادشده، مراکز تحقیقاتی و آکادمیهای زیادی به کار مشغول هستند و پیرامون ادبیات، فرهنگ، کشورهای مختلف به تحقیق مشغول اند، و پیوسته طرحها و الگوهای جدیدی به نویسندگان زیردست خود ارائه می دهند.

تبلیغات و توجه خاص به برخی نویسندگان استعماری چون سلمان رشدی، تنها به این خاطر است که او متعلق به کشوری است (هند) که برای استعمارگران اهمیت بسزایی دارد. هند، از قدیم لایام مورد توجه ویژه استعمار بوده، و بسیاری طرحهای استعماری در منطقه، برای حفظ منافع استعمارگران، در آن کشور تدوین گشته است.

برای پژوهشگر این عرصه، همواره سؤالیهای مهمی از این گونه، مطرح است که قدرتهای استعماری چگونه و یا چه ترفندهایی می توانند کشورها را همواره تحت سیطره خود قرار دهند؛ در حالی که گاه سرزمینهای تحت سیطره، بسیار وسیع تر از سرزمین استعمارگران است؟ در جامعه و کشور استعمارزده، چه ردپایی از سیستمهای آموزشی، علوم و تکنولوژی دولت استعمارگر باقی مانده است؟ آیا این عناصر به راستی در پیشرفت این کشورها مؤثرند؟ چه نوع نیروهای مقاومتی، در تقابل با حرکتهای استعماری ظهور می کنند، و چگونه می توان این حرکتها را منحرف کرد؟ سیستم آموزشی و زبان استعمار، چه تأثیری بر فرهنگ و هویت ملی کشورهای استعمارزده دارد؟ تا چه میزان امکان مستعمره زدایی در کشورها وجود دارد؟ آیا مقاومت علیه استعمار، کشورها را به طور کامل به وضعیت قبلی باز می گرداند؟ فرهنگ و باورهای بومی منطقه، چگونه و به چه ترتیب سیاستهای استعماری را شکل می دهد؟ کدام نویسندگان، مستقیماً در خدمت استعمار هستند؟ کدام نویسندگان، ناخواسته در جهت اهداف استعمارگران گام برمی دارند و کدام نویسندگان بر ضد جریانهای استعماری قلم می زنند؟ (لازم به ذکر است که آثار تمامی گروههای یادشده، باز هم در گونه ادبیات استعمار نو قرار می گیرد. ادبیات استعمار نو، ضمن خشتی کردن موج مقاومت ادبی، از اطلاعات درج شده در ادبیات مقاومت استفاده می کند، تا با شگردهای جدیدی وارد میدان شود. از این رو، آثار نویسندگانی هم که بر ضد استعمار می نویسند، در گونه ادبیات استعمار نو قرار می گیرند.) آیا سرمایه گذاری و حمایتهای استعمارگران از زمان استعمار نو، باعث می شود سایر ژانرهای داستانی ناپدید گرفته شوند؟

استعمارگران، نام برخی نویسندگان خود را که آشکارا برای اهداف استعماری قلم می زنند و پیش از خلق آثار، طرح اولیه را از استعمارگران دریافت و براساس خواسته آنها می نویسند، اعلام کرده اند؛ که این نامها، پیش از این اعلام شد. جدا از آن، پژوهشگران ادبیات استعمار نو، نام نویسندگانی را مطرح می کنند که در طیف قلمزنان ادبیات استعمار نو قرار دارند و در جهت اهداف آنها می نویسند. لازم به ذکر است که پژوهشگران، تاکنون مدرک مستندی برای ارتباط علنی این افراد با استعمارگران پیدا نکرده اند. اسامی برخی از این افراد، به شرح ذیل است:

۱. مارگارت دوراس (Marguerite Duras)
۲. فرانتس فانون (Frantz Fanon)
۳. هومی بهابها (Homi Bhabha)
۴. چیونا آچیپی (Chinua Achebe)
۵. بوچی امی چیئا (Buchi Emecheta)
۶. جامائیکا کین کید (Jamaica Kincaid)
۷. وولی سوبینکا (Wole Soyinka)

۸. آما آتا آیدو (Amo Ata Aidoo)

۹. پیتر آبراهامز (Peter Abrahams)

۱۰. آر.کی. ناراین (R.K. Narayan)

۱۱. جی.ام. کوئیتزی (J.M. Coetzee)

۱۲. امی چی تا بوچی (Emecheta Buchi)

۱۳. آیی کوی آرما (Ayi Kwei Armah)

۱۴. جان پپیر کلارک (John Pepper Clark)

۱۵. جیل کر کانوی (Jill Ker Conway)

۱۶. آنیتا دی سایی (Anita Desai)

۱۷. آسیا دی جی بار (Assia Djebar)

۱۸. نادین گوردیمر (Nadine Gordimer)

قابل ذکر است که در این فهرست فقط نام برخی از نویسندگان ادبیات استعمار نو، ذکر شده است. این افراد، آگاهانه یا ناآگاهانه، در جهت برنامه های استعماری می نویسند و تاکنون استعمارگران به صورت آشکار، اسامی آنها را در لیست نویسندگان خود قرار ندادند. همچنین، نام برخی پژوهشگرانی که به ارائه تئوری ادبی می پردازند و برای استعمارگران فعالیت می کنند به شرح زیر است:

۱. آلی جاز احمد (Alijazz Ahmad)

۲. بیل آش کرافت (Bill Ashcroft)

۳. فرانتس فانون (Frantz Fanon)

۴. جنی شاریپی (Jenny Sharpe)

۵. ری چو (Rey Chow)

از میان رمانهای ادبیات استعمار نو، نام برخی، بیش از بقیه سر زبانهاست. رمانهای مذکور جزء بهترین آثار ادبیات استعمار نو به حساب می آیند. برخی از نویسندگان این گونه آثار، به صورت آشکار در خدمت استعمارگران هستند و برخی به صورت پنهان برای آنها کار می کنند و مدرکی مبنی بر همکاری آنان موجود نیست.

۱. آیات شیطان (Satanic Verses)؛ نوشته سلمان رشدی.

۲. لذت مادر بودن (Joys of mother hood)؛ نوشته امی چی تا بوچی (Emecheta Buchi)

۳. یک جای کوچک (A small place)؛ نوشته جامائیکا کین کید.

۴. رسوایی (Disgrace)؛ نوشته جی.ام. کوئیتزی (J.M. Coetzee)

۵. راهنمایی (Guide)؛ نوشته آر.کی. ناراین (R.K. Narayan)

۶. برداشت (Pick up)؛ نوشته نادین گوردیمر (Nadine Gordimer)

بسیاری از پژوهشگران این وادی بر این باورند که رژیم اشغالگر قدس نیز در گروه کشورهای استعمارگر قرار دارد و با سیاستهای خاص خود مردم فلسطین را تحت سیطره قرار داده و به اذیت و آزار مسلمانان می پردازد.

از این رو، ادبیات فلسطینی را نیز در گروه ادبیات استعمار نو قرار داده اند. همچنین در کشور اسرائیل، بسیاری آثار هدفمند خلق می گردد که همگی برای به حق جلوه دادن اسرائیلیها و توجیه جنایات آنها در منطقه نوشته شده اند. نویسندگان اسرائیلی همچنین بر آن هستند که روحیه مردم فلسطین را تضعیف کنند. تعداد معدودی از نویسندگان عرب هم، در خدمت اهداف اسرائیلیها قرار گرفتند. کلام این نویسندگان،

تأثیر گذارتر از نویسندگان اسرائیلی بود، و این افراد به طور آشکار به ملت خود و جهان اسلام خیانت کردند و به حمایت از اسرائیل و امپریالیسم، آثاری خلق کردند. جدا از آن، اینان به تخریب دین و سنن مردم عرب همت گماشتند. در عین حال، برخی نویسندگان و پژوهشگران عرب، علیه این دسته از نویسندگان به پا خاستند و توطئه‌های استکبار جهانی را برملا ساختند. این افراد، با خلق رمانهای ضد صهیونیستی، توانستند مردم عرب را از توطئه‌های مکرر دشمن آگاه سازند. از میان نویسندگان عرب که علیه سیاستهای اسرائیلیها به پا خاست و چهره زشت نویسندگان خائن عرب را مشخص ساخت می‌توان به سحر خلیفه (Sahar Khalifeh) اشاره کرد.

سحر خلیفه خود فلسطینی است و در شهر نابلس متولد شده است. او زمانی (۱۹۴۱) به دنیا آمد که انگلستان قیمومیت فلسطین را در اختیار داشت.

اولین رمان او توسط دولت اسرائیل توقیف شد. دومین اثرش در مصر منتشر گشت. درونمایه آثار او طرح تفریقی از ظلم و ستم استعمارگران، توطئه‌های صهیونیستی و فمینیسم است او در رمان «خارهای وحشی» (Wild Thorns) واکنش مردم فلسطین را نسبت به ظلم اسرائیلیها به تصویر درآورد.

همچنین، تلاش برای زنده ماندن، یکی از بن‌مایه‌های اصلی این رمان را تشکیل می‌دهد. خلیفه معتقد است باید در برابر دشمنی پایداری کرد؛ و نبرد و جنگ مستقیم را بهترین راه برای آزادی مردم فلسطین می‌داند. او هیچ‌گاه در رمانهایش از جمعیت پراکنده یهودیان به نیکی یاد نکرده است. خلیفه، همواره شخصیت‌های اصلی داستانهای خود را شفاف خلق می‌کند؛ چه این افراد در عملیاتهای زیرزمینی شرکت داشته باشند و یا در فروشگاهها و مغازها کار کنند و پنهانی علیه حکومت اسرائیل فعالیت داشته باشند. تکرار این موضوع ضرورت دارد که آثار این نویسنده مبارز هم، در گروه ادبیات استعمار نو قرار دارد.

از میان نویسندگان و پژوهشگران عرب که به ادبیات استعمار نو توجه داشتند، می‌توان به ادوارد سعید اشاره کرد. او در کتاب «سیاست شرق» خود، به دقت موضوع ادبیات استعمار نو را پیش می‌کشد. او به نقش و عملکرد اروپا در شرق اشاره می‌کند، و در پی آن، به آثار ادبی خلق شده در کشورهای آسیایی می‌پردازد و آنها را به بوته نقد می‌سپارد. سعید متوجه شد که در آثار شرقی، همواره دو عنصر متضاد در کنار هم قرار دارند.

در این بین، برخی نویسندگان غربی چون ژوزف کنراد، سامرست موام و هیوج کلیفورد (Hugh Clifford)، پس از سفر به کشورهای آسیایی، اقدام به خلق داستانهایی در فضای این کشورها کردند. این افراد چون پژوهشگرانی حرفه‌ای، به بررسی ساختار اجتماعی، فرهنگ و باورهای مردم منطقه پرداختند.

ژوزف کنراد شخصیت اصلی داستان خود را یک افسر کشتی انتخاب کرد، و بدین ترتیب، تمام تجربیات به‌دست‌آورده خود را در داستان مطرح ساخت.

این افسر، طی سفر طولانی خود، به مجمع‌الجزایر مالایا سفر می‌کند، و در آنجا با دنیای جدیدی آشنا می‌گردد در اثر او، بیشتر اعمال نفوذ امپریالیسم در کشورها مطرح است. او بعدها شرح تجربیات این سفر را در رمان مشهور «قلب تاریکی» (Heart of darkness) مطرح ساخت. در این اثر، کنراد به توصیف بی‌رحمی اروپاییان در کنگو می‌پردازد.

کلیفورد نیز به کشور مالایا سفر کرد. او بیست سال در این کشور ماند، و عملاً اهداف انگلیسیها را در منطقه تأمین می‌کرد. کلیفورد نیز در رمانهای خود به شرح تمدن و فرهنگ مردم آسیایی پرداخت. در عین حال که خود از عوامل نابودی همان فرهنگ و تمدن به حساب می‌آید. داستانهای کلیفورد، همگی از منظر اروپاییانی نوشته شد که به چنین کشورهایی وارد شده‌اند.

برخی نویسندگان ادبیات استعمار نو، به طرح آثاری پیرامون تاریخ کشورهای تحت سیطره پرداختند. نویسندگانی چون پنه‌لویه لیولی (Pe-elope Lively)، سارا سولیری (Sara Suleri)، بروس چتوین (Bruce Chatwin) و وول سویینکا (Wole Soyinka) به پژوهش پیرامون تاریخ کشورهای چون پاکستان، مصر، نیجریه و هند پرداختند و به فاصله‌های کوتاه پس از آن، رمانهای خود را خلق کردند.

کشورهای یادشده، در زمان جنگ دوم جهانی، تحت سیطره انگلیس قرار داشتند طبق نظر لیولی، جنگ خود عامل استعمار چنین کشورهای شد. به همین دلیل انگلیسیها از جنگ به عنوان «سرمایه ملی» یاد کردند. هریک از نویسندگان ذکر شده، از منظر خاص خود به حضور انگلیسیها در کشورشان پرداختند.

مواردی از این دست، نشان می‌دهد که ادبیات استعمار نو بسیار گسترده است و ابعاد بسیار وسیعی را در خود منعکس می‌کند. از این رو، جمع‌بندی و نتیجه‌گیری اصولی برای پژوهشگران این عرصه، کاری غیرممکن است این افراد، حتی از گونه‌بندی ادبیات استعمار نو عاجزند، و در این عرصه، هر روز، با مقوله تازه‌ای مواجه می‌شوند که تاکنون در هیچ گروهی در نظر گرفته نشده بود. در عین حال که می‌توانسته در بسیاری گروهها قرار گیرد. پژوهشگران به منظور دست یافتن به مراحل اصلی شناخت و تبیین بهتر این مقوله، به وادی «نقد ادبیات استعمار نو» رو آوردند. بدین ترتیب آنها توانستند به مقولاتی چون تحلیل مسائل سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و مانند آنها در این آثار بپردازند. برخی بر این باورند که پیدایش نقد ادبیات استعمار نو، برای اولین بار توسط مارکسیستها مطرح گشت، تا بدین ترتیب، اهداف استعمارگران را آشکار کنند.

منابع:

- 1- Introduction to postcolonial studies; Deepika Bahri: Fall 1996
- 2- Occupied writing; An introduction to Sahar Khalifeh
- 3- Colonial fiction and travel writing; set in Singapore and Malaya
- 4- World War Two and Post-Colonial Literature; Adrienne T. Chisolm
- 5- Post-Colonial Fiction; recommended by Librarian Sarah Houghton
- 6- The Post-Colonial Novel; Dr. Rashmi Varma
- 7- The Experience of Colonial Administrators as Portrayed in Colonial Fiction, Mister Johnson
- 8- Post-Colonial Literature Bibliography
- 9- Post-Colonial Theory and Method in American Cultural Studies